

 روزنامه سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی، ورزشی صبح ایران
 صاحب امتیاز و مدیر مسؤول: مهدی رحمانیان
نشانی: میدان آرژانتین، خیابان زاکرس، پلاک ۹، ساختمان شرق، طبقه همکف
تلفن: ۸۸۶۵۸۵۷۵ - نمابر: ۸۸۶۵۴۳۹۲
نشانی اینترنتی: www.sharghnewsaper.ir
سازمان آگهی‌ها: ۲۴۲۰۰۱۹۹
امور مشترکین: ۴۴-۸۸۴۴۱۳۸-۸۸۳۴۱۳۸
توزیع: شرکت نوآوران جهان رسانه ایرسا - تلفن: ۸۸۸۲۳۳۹۰
چاپ کلریز: جاده قدیم کرج، فتح ۱۷، پلاک ۲۹۹ تلفن ۶۶۸۲۳۳۴۶ - ۷



وقتی حال پدرزنم را گرفتم-۱۰

احمد غلامی

انتوبیوگرافی



آدم‌های سیاسی می‌بردند و آرم بازجویی می‌کردند. ماست خریدم برگشتم خانه. افسانه گفت: «چرا اینقدر دیر اومدی من غذا خوردم ماست رو نگه دار برای شب.» ناراحت نشدم. افسانه عادت داشت سر وقت غذا بخورد. براش نگه داشت نگه داشت به من غذا می‌رسد یا نه. بیشتر وقت‌ها که گرسنه بود چیزی برایم نگه نمی‌داشت. توی خودم بودم. گفت: «چی می‌خوای بخوری؟» گفتن: «این دور و اطراف کی شبیه منه؟» گفت: «هیچ کس. خدا از تو یه دونه آفریده بعدم قالیش رو دور انداخته.» اگر این طور بود پس شاید آنها مرا اشتباه نگرفته بودند.

اما نه، وقتی من را پیاده کردند، همه‌شان خندیدند. احساس بدی داشتم. یک بار داشتم می‌رفتم مرخصی کنار جاده خاکی ایستاده بودم. ماشین آیفایی از راه رسید. دو تا سرباز جلو نشسته بودند با راننده می‌شدند سه تا. وقتی نگه داشت یک عالمه گرد و خاک نشست روی سرم. سربازی که کنار پنجره بود، گفت: «ببر بالا.» پایم را گذاشتم روی رکاب پریدم پشت آیف. وقتی نشستم روی صندلی چوبی خشمکم زد. یک دست قطع شده افتاده بود کف آیف. وقتی ماشین می‌افتاد توی دست‌انداز، دست بالا و پایین می‌رفت. زدم روی سقف کابین راننده و گفتم: «نگه دار. نگه...» راننده گفت: «هش چه مرگته؟» گفتم: «می‌خوام پیاده شم.» گفت: «پس واسه چی سوار شدی؟» گفتم: «اشتباه کردم.» پیاده شدم. احساس بدی داشتم. نباید پیاده می‌شدم. باید می‌ماندم و می‌فهمیدم آن دست قطع‌شده مال کیست. آیف اگر د و خاک کنار رفت. پیاده راه افتادم. داشتم پیاده می‌رفتم که دیدم آیف میان جاده نگه داشته و آن دو سرباز توی بیابان دارند دنبال چیزی می‌گردند. تا مرا دیدند یکی از آنها گفت: «تو دست رفیق ما رو نددیدی؟» گفتم: «چرا تو آیف بود.» گفت: «انگار افتاده بیرون.» دیدم در آیف تا دست‌اندازها باز شده و دست آنجایی که بود دیگر نیست.

گفتم: «من حواسم به جاده نبود شاید تو جاده افتاده باشه.» یکی از آنها سراسیمه توی بیابان می‌دوید. بعد یکدفعه ایستاد و فریاد زد: «پنجاست! پدشاش کردم.» آن یکی دیگر اینقدر خوشحال شد که مرا بغل کرد و بوسید و گفت: «اخوی دستت درد نکنه.» انگار دست را من پیدا کرده بودم. دست را پیچیدند لای چغیه و یکی از آنها گفت: «بیا بریم ما تا بنه توپخانه می‌ریم.» دوباره سوار شدم. دست کف آیف بالا و پایین می‌پرید و من مراقب بودم از آیف بیرون نیفتد. افسانه گفت: «چرا زل زدی به پارچ آب؟» سر سفره شام بودیم.

حواسم نبود که خیلی وقت است چیزی نخورده‌ام. یکدفعه پارچ آب را برداشتم و پاشیدم روی آقای طهماسبی. همه از این کار من شوکه شده بودند، حتی پدرزنم. انگار زمان ایستاده بود، کسی تکان نمی‌خورد. «شوخی سوسولیه دیگه.»

پدرزنم فریاد زد: «دستت رو می‌شکنم نامرد.» بلند شد و دنبالم دوید. همان تیر را برداشته بود و دنبالم می‌کرد و فریاد می‌زد: «دستت رو قطع می‌کنم نامرد.» دور اتاق می‌دویدم و می‌رفتم: «افسانه بگو شوخی بود.» افسانه گفت: «به من ربطی نداره.»

دویدم توی اتاق و در را بستم. پدرزنم مدت پشت در و گفت: «بالاخره که باید بیای بیرون.» خیلی ترسیده بودم. اما حال می‌کردم. ته دلم خوشحال بودم. حتی اگر دستم را قطع هم می‌کرد برایم مهم نبود. دلم می‌خواست حاشا از بگیرم تا بلدان اسکل‌ها هم بالاخره چیزی بلدند. آمد پشت در فریاد زد: «درو باز کن.»

گفتم: «نمی‌کنم. خودتون خواستین شوخی کنم.» افسانه آمد پشت در و گفت: «درو باز کن. کاریت نداره.» گفتم: «نه می‌خواد، دستمو قطع کنه.» گفت: «نه بابا شوخی می‌کنه.» گفتم: «بگو بره، میام بیرون.» گفت: «رفت.» بیا بیرون.» به در را آرام باز کردم. کسی نبود.

پدرزنم آن طرف هال عصبانی ایستاده بود. تیر روی میز بود اما پارچ آبی دستش بود. گفت: «باید بگی غلط کردم.» گفتم: «غلط کردم.» گفت: «باید زانو بزنی و بگی غلط کردم.» برای اینکه غرورش را ارضا کنم زانو زدم و گفتم: «غلط کردم.» آرام شده بود. پارچ آب را زمین گذاشت. گفت: «به چه جراتی این ریختی روی من؟» گفتم: «شوخی کردم. مثل خودتون.» گفت: «بزرگ‌تر کوچک‌تر سرت نمیشه؟» گفتم: «شوخی شوخیه، ولی چشم.» آرام شده بود. از اینکه جلو زن و پسرش خیس شده بود، خیلی ناراحت بود. اما هنوز من انتقامم را نگرفته بودم. می‌دانستم آدم‌هایی که با دیگران شوخی می‌کنند خودشان طاقط شوخی ندارند. باید تیر خلاص را هم می‌زدم تا این ماه سسلم تبدیل به یک ماه سسل آفتابی شود. ماه سسل آفتابی را باز هم از کتابی قرض گرفته‌ام که هرگز آن را نخوادم. ولی از اسمم خوشم آمده بود. فکر نمی‌کردم یک روز خودنای یکی از خاطرات من عنوان همان کتاب باشد. پدرزنم رفت و روی صندلی نشست. پیراهن و شلوارش را عوض کرده بود. رفتم نزدیک‌تر و خودم را به پارچ آب رساندم آن را برداشتم و دوباره پاشیدم سرش. این بار همه زدنم زیر خنده و افسانه گفت: «خیلی نامردی.» پدرزنم از جایش تکان نخورد. شوکه شده بود و باورش نمی‌شد آدمی مثل من. این‌طور او را بازی بدهد. در را باز کردم و فرار کردم. می‌دانستم تا تهران باید تیرها بپوم. اما می‌ارزید در برابر همه رنج‌هایی که این آقای طهماسبی شال‌لاتان بهم تحمیل کرده بود.



سال پنجم ■ شماره پیاپی ۱۰۹۶ ■ شماره ۱۷۲ دوره جدید ■ سه‌شنبه ۴ آبان ۱۳۸۹ ■ ۱۸ ذیحده ۱۴۳۱ ■ ۲۶ اکتبر ۲۰۱۰

آخر

به انتخاب فیلمساز: ۲۰ فیلم زندگی کوئنتین تارانتینو

تماشای پرده سینما از گوشه سمت چپ پرده



کند. آدم‌های نیویورک و زندگی روشنفکری این شهر را خوب می‌شناسد. یعنی هیچ‌کس نمی‌توانست یک زوج نویسنده کردن روشنفکر را بهتر از این از آب دربیورد.»

■ **دوستی نامغفول‌ها**

«تا بل تاس اندرسون» کارگردان تحسین‌شده فیلم‌هایی چون «خون به پا خواهد شد» و «ماگنولیا» قطعاً آدم نترسی است و برای همین هم محبوب بودن فیلم او برای تارانتینو چندان عجیب نیست. تارانتینو از فیلم «شب‌های بوگی» به عنوان سومین فیلم محبوبش نام برده است. تاس اندرسون با ساخت اولین فیلمش «شب‌های بوگی» به یکی از نام‌های اصلی جریان مستقیم سینما تبدیل شد.

در گذر زمان: سالروز تولد پابلو پیکاسو

رها بود و باشجاعت

لیلی گلستان



کتابی از همسر پابلو پیکاسو در سال‌های گذشته ترجمه و نشر آگه آن را منتشر کرده بود، که در آن همسر پیکاسو از این نقاش بزرگ انتقادهای بسیاری را مطرح می‌کنند. از اخلاق و عادت‌ها و نوع زندگی کردن او. از خوبی‌ها و بدی‌های پیکاسو سخن می‌گوید و ما به عنوان خوانندگان این کتاب پابلو پیکاسو را از ورای این کتاب می‌شناسیم. تابغهای را می‌شناسیم که یکی از جسورترین نقاشان تاریخ هنر معاصر است. هنرمندی که رها بود. به این‌معنی که او هر کاری که دلش می‌خواست، انجام می‌داد. لب را جای دماغ، چهار چشم و گوش را به‌جای پیشانی کشیدن، نشان می‌داد که انسان‌ها را به گونه‌ای ویژه می‌بیند. انسان‌ها را چندانبعدی می‌بیند. به شکلی می‌بیند که تاکنون و قبل از او کس دیگری جرات نداشت ببیند. به نظر من اگر بخواهیم فکر نفر را در قرن بیستم به‌عنوان مرد این قرن انتخاب کنیم، باید به پیکاسو است. نکته‌ای که باید درباره پیکاسو بگوییم این است که مهم‌ترین کار او به اعتقاد من کنار تمام نوآوری‌ها و آثار پیکاسو و کارهایش کتاب روشنگری است.

گردون: دفاع مقدس به شیوه عباس کیارستمی

اولین دفاع مقدس عباس کیارستمی کی کلید می‌خورد

محسن سیف



راستی کی و کجا اولین فیلم دفاع مقدس عباس کیارستمی در ذهن غبار گرفته جهانیان کسب خواب‌آلود جهان پاک کند. سیمای واقعی و روح احساسات‌گرایانه به نظر برسد اما تردید نکنیم که هنرمندی در جایگاه و با اعتبار جهانی عباس کیارستمی با یک تصمیم‌گیری هوشمندانه می‌تواند تصویر مخدوش و صورتک دروغین انسان ایرانی را از ذهن خواب‌آلود جهان پاک کند. سیمای واقعی و روح آزاد و تحقیرناپذیر ایرانی اصلیل در قالب اثری سینمایی از عباس کیارستمی حداقل نیمی از جهان را بیدار کرده و به فکر فرو خواهد برد. اشتباه نشود قس بر مدار جانبداری و تبلیغ هیچ گروه و دسته و جناح سیاسی نیست. باید به پاک‌نهادی مردمان این سرزمین ایمان بیاوریم. دفاع از این هویت یگانه تاریخی رسالت بزرگی است که هنرمندی در قد و قواره و شهرت جهانی عباس کیارستمی از پس آن برمی‌آید. این شاید عجیب‌ترین و چه بسا دیوانه‌وارترین پیشنهاد یک موهطن به عباس کیارستمی باشد اما فراموش نکنیم که هر یک از ما در حد بضاعت و قامت خود رسالتی در قبال سرزمین مادری و هموطنان خود داریم. به هیچ مقام و منصب و فردی هم اگر وابسته نباشیم، دیلستگی و تعهد به مادر وطن را نمی‌شود نادیده گرفت. اگرچه هیچ هنرمندی فارغ از دیلستگی و عشق عمیق به تک‌تک فرزندان وطن خود نمی‌تواند صاحب اعتبار و ارزش هنری و انسانی باشد. این پیشنهاد دوستانه و مشفقانه از جانب کسی مطرح می‌شود که از ابتدای ورود به دنیای حرفه‌ای قلم در سال‌های کیف و کتاب و مدرسه همواره یکی از هواداران و حمایت‌کنندگان این‌ها

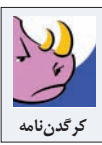


سال پنجم ■ شماره پیاپی ۱۰۹۶ ■ شماره ۱۷۲ دوره جدید ■ سه‌شنبه ۴ آبان ۱۳۸۹ ■ ۱۸ ذیحده ۱۴۳۱ ■ ۲۶ اکتبر ۲۰۱۰

دومین نمایشگاه عکس رضا کیانیان

رضا کیانیان بازیگر سینما و تئاتر ایران دومین نمایشگاه عکس انفرادی خود را با نام «قاروسم» از ۲۲ آبان‌ماه در گالری «ماه‌مهر» برپا می‌کند. نام این نمایشگاه برگرفته از صدای قارکار کلاغ است و تم مفهومی آن بر افسانه‌ها و اسطوره‌هایی که درباره این پرنده وجود دارد، تمرکز دارد. این عکس‌ها از حدود یک سال و نیم گذشته تصویر شده‌اند و همچون آثار نمایشگاه پیشین، از هر عکس یک نسخه برای فروش به نمایش گذاشته می‌شود. همچون نمایشگاه قبلی کیانیان، کتاب عکس‌های «قار سوم» هم‌زمان با برپایی این نمایشگاه ارائه می‌شود.

تهران : آذان ظهر ۱۱:۴۸ آذان مغرب ۱۷:۲۴ آذان صبح فردا ۴:۵۷ طلوع آفتاب ۶:۲۱



مصرف‌گرایی دولا دولا

سیدعلی میرفتاح

mirfattah@yahoo.com

فرمود «خواجہ در بند نقش ایوان است...» و چه حکیمانه فرمود.
ظاهرا عزیزان مجلس در سوال از وزارت ارشاد، چنان متوجه این نقش‌های غیرومی شهر شده‌اند که از خیلی از معضلات جدی و نگران‌کننده و پراهمیت مغل ظاهر شده‌اند. مارک‌های خارجی، اسب‌های فرنگی، ترویج ظاهر غربی، البته که خوشایند نیستند و خاصه برای مردم اصولگرا، اصلا خوشایند نیستند و چشم‌آزار و سوهان روح به حساب می‌آیند، اما حقیقت این است که معضل فرهنگی امروز جامعه ما محدود به زیروتون و بنتون و یونایتد آف کالرز و زارا و ماسیمو دوتی و جوتکس و آدولفو دومینگز و کروتجیانی و... نیست، اینها بااختاره برندهای معروفی هستند که هر کجا، درهای وارداتر باز باشد، به عنوان پیشفراقولان مصرف‌گرایی وارد می‌شوند و شهر را پر می‌کنند، اما ظاهر آزارنده اینها را نهایت با بخشنامه‌ای، یا قوانین سفت و سختی می‌توان برچید. حالا فرض کنیم که تابلوهای فروشگاه‌ها را توانستیم به فارسی برگردانیم و ظاهر اروپایی را از شهر بزادیم، لباس تن مردم را چه کنیم؟ ماشین زیر پای نه فقط مردم، که حتی زیر پای مسوولان را چه کنیم؟ آیا لکسوز را می‌توانیم به مثلاً کویر لوت تغییر نام دهیم؟ آیا مرسدس بنز را می‌توانیم به نامی ایرانی و ارزشی بدل کنیم؟ به فرض هم که بتوانیم، مشکل، اسم نیست که، مشکل رسم است که جا افتاده و همه‌گیر شده و فعلاً کاری‌اش نمی‌شود کرد.
یکی شترسواری دولا‌دولا نمی‌شود، یکی هم مصرف‌گرایی را با لاپوشانی نمی‌شود به چیزی ارزشی تبدیلش کرد، تعارف که نداریم، جامعه‌مان بیش از آنکه ارزشی باشد، گرفتار مصرف‌گرایی است. این واقعیت آنقدر عیان است که حتی از پشت تربیون مجلس و با چشمان غیرمسلم هم می‌توان ملاحظه‌اش کرد. من متعجبم که چطور نمایندگان دردآشنا و فاضل و روشنفکر، چشم بر معضلات جدی و حقیقی می‌بندند و بابت تظاهرات غرب‌گرایانه، متعرض وزیر فرهنگ و ارشاد اسلامی می‌شوند. توی همین وزارت‌خانه هم مشکلات کم نیستند. حوزه سینمایی را نگاه کنید. تسوی این چند وقت اخیر، چقدر در این باره بحث شده و مهم‌ار افتاد که برای هر کدامش جا داشت نمایندگان وارد بحث شوند و از وزیر سوال کنند. در بخش مطبوعات هم مشکل کم نداریم. لاقل ما که دستت در کار روزنامه و مجله داریم، می‌دانیم که اوضاع مطبوعات، این‌طور که مسوولان می‌گویند بی‌نقص و حتی از دید و بر سر راهش مشکلات جاد وجود دارد، حتی از دید

اصولگرایان متعصب نیز، اوضاع مطبوعات اوضاع بسامانی نیست. البته من تا از ناحیه متصدیان معاونت مطبوعات، امان‌نامه در جیب نداشته باشم، در این باره سخن نمی‌گویم.) دم‌که روزنامه‌فروشی، دقایقی چند تامل کنید و ببینید که هزار بار فاجعه‌تر از چیزی که بر سررد فروشگاه‌ها می‌بینید، روی جلد مجلات زرد رو به افزایش وجود دارد. عکس ستاره‌های بزرگ‌کرده مرد و زن سینما و مدل‌های زشت و نفرت‌انگیز هنرپیشه‌هایی که آرزوی سوپرمدل شدن در سر می‌پروراند، نه فقط غیرارزشی که مایه ابروزبری است. فقط حروف لاتین نیستند که فرهنگ ما را به تراج می‌برند، بلکه همین نوع آرایش و لباس پوشیدن و ترویج مصرف‌گرایی است که فرهنگ ما را مورد حمله قرار داده است. علاوه بر این، همه که کتاب هم کافی است باید دردلد نویسندهگان بسابقه و ناشران قدردان نبینشید که چه دارد بر سرشان می‌رود. وزیر محترم ارشاد، اتفاقاً در این حوزه بی‌تقصیر است و ایراد به کارش نیست. می‌شود درباره سینما، کتاب، مطبوعات، فرهنگ عمومی و... سوال کرد. اما جدی مطرح کرد و فراقا برای اصلاح امور... سوال کرد، اما چه کنیم که دوستان بزرگوار ما در بند نقش ایوان گرفتارند و کاری به بقیه مسائل ندارند.

سککناس آخر

قربانیان اسیدپاشی در نمایشگاه بهروز مهری

برتره‌های قربانیان اسیدپاشی در پاکستان موضوع نخستین نمایشگاه انفرادی «بهروز مهری» با عنوان «باغ» است که از روز جمعه هفت آبان در نگارخانه مهرپوا افتتاح می‌شود. آثار او در این نمایشگاه بخشی از مجموعه عکس‌های مستند او از مردم پاکستان است که در یک سال گذشته ثبت شده است. همچنین اعلام شده است درصدی از فروش عکس‌های این نمایشگاه برای کمک به اسیدپیدگان اسیدپاشی در ایران در نظر گرفته می‌شود.

زندگی یک نابینا در جشنواره سینما حقیقت
فیلم مستند بلند «انتوان» ساخته «لورا باری» که تصویری واقعی از زندگی پرآمید یک پسرچهره نابینا پنج‌ساله ویتنامی – کانادایی با نام «انتوان هوینگ» را ثبت می‌کند، در بخش مسابقه بین‌الملل چهارمین جشنواره مستند «سینماحقیقت» روی پرده خواهد رفت. چهارمین جشنواره بین‌المللی فیلم مستند ایران: سینما حقیقت، طی روزهای ۱۷ تا ۲۱ آبان‌ماه ۱۳۸۹ در شهر تهران برگزار خواهد شد.

توزیع نهمین قسمت از سریال قلب یخی

نهمین قسمت از سریال قلب یخی در سراسر کشور توزیع شد. به گزارش روابط عمومی شرکت تصویر دنیای هنر در نهمین قسمت این سریال ماجرا‌ها از یک ماه قبل از وقوع قتل چیستا روایت می‌شود و برخی رابطه‌ها و کشمکش‌های شخصیت‌های داستان را به تصویر می‌کشد. در اواخر این قسمت، مخاطبان به زمان حال بازمی‌گردند و شاهد ورود فرهاد (حمید فرخ‌نژاد) که از کشور خارج شده بود به ایران هستند. وی به محض ورود به آمین دستور می‌دهد تا توطئه قتل فرهاد (حمید گودرزی) را که قرار است تبره و آزاد شود طرح‌ریزی و اجرا کند و از سوی دیگر، مخاطب با قاتل چیستا نیز آشنا می‌شود.

■ **در ستایش یک دانمارکی**

تارانتینو، داگ ویل را به عنوان هفتمین فیلم یک کارگردان انتخاب کرده است. او می‌گوید: «خیلی باید بگذرد تا ما در سینما شاهد ساخته شدن فیلمی شبیه داگ ویل باشیم. آدم‌های این فیلم چنان خشونت و خوی غیرانسانی را به نمایش می‌گذارند که باید بگوییم از این بهتر نمی‌شود. این سردی و خشونت ا تنها‌فون تریر می‌توانست به تصویر بکشد. هر ۹ پرده این فیلم شگفت‌انگیز است و درس‌هایی دارد که هر کارگردانی می‌تواند نکته‌های نثرهای از آن پیدا کند.» راجر ایبرت درباره این فیلم می‌گوید: «فون تریر سعی کرده است در این فیلم از حرکات نرم و یکنواخت دوربین استفاده کند که فرصت فکر کردن را به بیننده در خلال فیلم می‌دهد که ممکن است برای افرادی که به این سبک عادت ندارند یک مقدار خسته‌کننده باشد. فون تریر بیشتر از قاب‌ها و فیلم‌های محبوب استفاده می‌کند تا بتواند بیشتر روی شخصیت‌ها تمرکز کند تا مناظر و محیط اطراف. بازی‌های فوق‌العاده نیکول کیدمن و پل بثنی نیز در به دست آمدن اینچنین فیلمی بی‌اثر نیست که بسیاری از منتقدان نیکول کیدمن را برای بازی در این نقش مستحق جایزه اسکار می‌دانستند.»

■ **مشت‌های جذاب فینچر**

تارانتینو این روزها سلیقه سینمایی‌اش برای فیلم دیدن هم به شدت شبیه فیلم ساختنش شده است. او می‌گوید بیشتر از پنج بار باشگاه مشت‌زنی را دیده است، و اضافه می‌کند: «دوارد نورتون در سینمای امروز آدم بزرگی است و وقتی دیوید فینچر با آن کله پرمرزش هم کارگردان باشد، نباید انتظار فیلمی با کیفیت کمتر از این را داشته باشیم.» هرگز روایتی پیچیده‌تر از این را نمی‌شد در سینما پیاده کرد.»

■ **آمزد سابق و فیلمساز امروز**

جایزه گرفتن اسسال سوفیا کاپولا در جشنواره ونیز سروصدای زیادی به سه پا کرد. کوئنتین تارانتینو به عنوان رئیس هیات داوران جایزه شیر طلایی را به فیلم «بیک جایی» بخشید و همین مساله سروصدای زیادی به پا کرد. او در این گفت‌وگو هم از فیلم «فمشیت» در ترجمه» به عنوان یکی از محبوب‌ترین‌های زندگی‌اش نام برده است. او می‌گوید: «سوفیا کاپولا نامزد سابقم بود، اما این فیلم به من ماجراجوی رملی ندارد. بازی بیل موری و اسکارتل جوجانسون با کارگردانی سوفی عجیب‌ترین فیلمی بود که می‌شد در آسیای شرق ساخت.»

نمادها و نشانه‌ها: زوال فلسفه نیچه در فرانسه

اندیشه‌های فلسفی لازمان و لامکان نیست

محمد ضمیران



متفکراتی چون هابرماس این‌گونه اندیشمندان را در اردوگاه نومحافظه‌کاران قلمداد کردنداز جمله مقاله معروف لوک فری موسوم به «هایدگری‌های جدید» از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. رفته‌رفته مکتب فرانکفورت که نمادی اندیشه‌های نیچه بود به دست فراموشی سپرده شد و رهیافت‌های تحلیلی فلسفه انگلوساکسون در اروپای متصل نیز واجد اهمیت تازہ شد و تعداد زیادی از استادان فلسفه فرانسوی به رهیافت‌های تحلیلی روی آوردند و آثار متنوعی در سازش میان فلسفه قارهای و فلسفه تحلیلی در حوزه‌های دانشگاهی و روشنفکری منتشر شد. متأسفانه اهمیت و رواج فلسفه‌های معاصر غربی در ایران دیررفت و گاهی دیرپاست و بعضی فلسفه‌ها را با نگاهی جزمی دارای منشی یادبار و غیرقابل بحث می‌شناسند و چالش‌گونه تشکیکی در این زمینه را نمی‌دارند و هر گونه هیچ‌و نفدی را نسبت به فیلسوفان مطلوب خویش با عناد روبه‌رو می‌سازند. جا دارد ما نیز ضمن تامل در مطایب اندیشه‌های فلسفی آنها را لازمان و لامکان ندانیم. اندیشه از هر صنف و نوعی دستخوش تقاطول زمانه است و بنابراین باید شرایط شکل‌گیری و ضرورت وجودی آنها را از نظر دور نداشت. این تفاوت اصلی فلسفه و الهیات محسوب می‌شود، باید میان این دو تا حدی قائل به تفکیک شد.

درددل‌های غیررسمی: هر کاری می‌کنی، بکن اما کپی نکن

پسرم وقتی بزرگ شدی...*

فرزام شیرزادی



پسرم، اگر در آینده کارگردان شدی و سریال ساختی، دلسان یا رمان نوشتی و مردم سریال یا کلیت را کپی نکردند و کپی آن را هم نخریدند، خوب است که از آنها تشکر کنی و قرضوشتون بری. پسرم، کپی کردن کار بی‌تریبی‌ای است. اگر یک روز کتاب «هشامالله‌خان در دربار هارون‌الرشید» را برای بچات خواندی و بعد او پرسید این کتاب را چه کسی نوشته، اگر پیش‌نگویی «لیرج پشزکنار» بی‌تریبی کرده‌ای. کار بی‌تریبی از کپی کردن بدتر است. پسرم، اگر سریال، فیلم، کتاب، موسیقی و بر فرض محال، حتی «ناتاز» ی خوب فروخت، دلیل خوب بودنش نیست. در روزگار ما فیلمی یا بی‌اعتنایی به هشت سال جنگ عراق علیه ایران، همه چیز را به مسخره گرفت و بیش از شش میلیارد تومان هم فروخت. پسرم، در روزگار جوانی ما چند صد هزار نفر که همه ظاهرأ دوستدار موسیقی «دامبولی» بودند، بلیت ۱۵۰ دلاری می‌خریدند تا در کشور همسایه بروند به کنسرت خوانندگان دامبولی. پسرم، اگر سریال ساختی، تکه‌برائی‌های شبیه‌اجتماعی را زورکی در آن درج کن که مردم تلقی سیاسی‌از آن داشته باشند و دوقوزده شوند و خوش‌خوش‌شان شود. پسرم، اگر موسیقی آغازین سریال تو هیچ ربطی به محتوای آن نداشت ایرادی ندارد، لاقل ترانه‌ای را کپی نکن که قبلاً دیگران آن را ساخته‌اند و خوانده‌اند. پسرم، اگر روزگاری به حساب خودت سریال کمدی- تاریخی ساختی، هر کاری دلت خواست به اسم طنز نکن. هر اثری باید ساختار

^[1] به سبب این موضوع، در این مقاله به جای نام اصلی، از نام مستعار «فرزام» استفاده شده است